بسم الله الرحمن الرحیم

# مقدمه

در جلسه پیش به چند نکته کوتاه در مورد مفهوم شکر اشاره کردیم. در این جلسه با مراجعه به کتب لغت و بعضی روایات، به تأکید نکات جلسه پیش و بیان نکات جدید می­پردازیم. همان‌طور که قبلاً گفتیم شکر درواقع امری است که ریشه در دل دارد، ولی قوامش به اظهار هم هست؛ یعنی از عناوین قطعیه­ای است که قوام آن به اظهار و ابراز است.

# تعریف لغوی شکر

## 1 ـ مفردات راغب

در مفردات راغب، شکر این‌گونه تعریف شده است:

«**الشُّكرُ: تَصوّرُ النِّعمةِ وَ إظهَارُها، قيلَ: وَ هُو مَقلوبٌ عَنِ الشُکر، أي: الكَشف و يُضادّه الكُفر و هُو: نِسيانُ النِّعمةِ و سَترُها**»

همان‌طور که ملاحظه می‌فرمایید، در این تعریف هم شکر، همان پذیرش نعمت و قبول نعمت و اظهار آن است. کفران هم فراموشی و پنهان کردن است. این در مفردات است که یک تعبیر قرآنی است، البته مفردات کتاب لغتی است که ضمن اینکه از منابع لغوی استفاده کرده است، به نوعی تحلیل و اجتهاد هم دارد.

## 2 ـ کتاب العین

کتاب عین قدیم‌ترین کتاب لغت و معتبرترین آن است که چاپ‌های جدیدی هم دارد که خیلی منظم و منقح چاپ شده است. ترتیب چینش آن فرمول بسیار پیچیده­ای دارد و به‌صورت الفبایی ساده نیست و مباحث یک مقدار فرق دارد. در چاپ‌های جدید بر اساس ترتیب الفبایی است. به‌هرحال چاپ جدید آن، چاپ خوبی است و از کتب لغاتی است که بایستی به آن توجه ویژه­ای داشت. در این کتاب، واژه شکر این‌گونه تعریف شده است:

«**الشُّكرُ: عِرفانُ الإحسانِ وَ نَشرُهُ وَ حَمدُ مُوليهِ**»؛ یعنی نعمت را به انسان بخشید. در این کتاب باز بحث ابزار و ظهور دادن و این‌ها است. باز می‌بینیم همان تعریفی که ما کردیم اینجا هم آمده است.

## 3 ـ مجمع البحرین

در مجمع البحرین آمده است:

«**الشُّکرُ: الإعترافُ بِالنِّعمةِ**» که اعتراف هم به نحوی ابراز آن حال قلبی است.

## 4 ـ معجم مقاییس اللغه

در مقاییس که از جمله کتاب‌های معتبر لغت است و هنرش این است که ریشه‌یابی کرده و اصل­های اولیه را ذکر می‌کند، آمده است:

«**الشُّکر: الشين و الكاف و الراء أصولٌ أربعةٌ مُتبايِنةٌ بَعيدةٌ القِياس. فالأولُ: الشُّكر: الثَّناءُ عَلى الإنسانِ بِمعرُوفٍ يُولِيكَهُ و يُقالُ إنّ حقيقةَ‌ وَ الأصلَ الثانى: ألامتلاءُ وَ الغُزْر فِى الشَّى‌ءِ وَ ... وَ الأصلُ الثالث: الشَّكير مِن النَّباتِ وَ هُو الَّذى ينبُتُ مَنساقُ الشَّجرةِ وَ ... وَ الأصلُ الرابعُ: الشَّكْر وَ هُو النِّكاح و ...»**.

در این کتاب آمده است که شکر، چهار اصل دارد که کاری به آن نداریم. آنچه به بحث ما ارتباط دارد، این است که «**الثَّناءُ على الإنسانِ بِمعرُوفٍ يُولِيكَهُ». در** اینجا قید انسان هم آورده است. قاعدتاً قید غالبی است. در اینجا همان تعریف ثناء آمده است.

## 5 ـ تاج العروس

در تاج العروس هم شکر به «**عرفانُ الإحسانِ وَ نَشرُه**» تعریف شده است و لذا این تعریف از شکر بیشتر است و بیشتر هم می­شود به آن اعتماد نمود.

### تحلیل شکر در تاج العروس

در این کتاب واژه شکر این‌گونه مورد تحلیل قرار گرفته است:

#### تحلیل اول

**«الشُّكْرُ مَبْنِيٌّ على خَمْسِ قَوَاعِدَ: خُضُوع الشّاكِرِ للمَشْكُورِ و حُبّه لَه و اعتِرافه بنِعْمتِه و الثَّنَاء عَليه بِها و أَنَّ لا يَسْتَعْمِلَها فيما يكْرَه، هذه الخَمْسَة هي أَساسُ الشُّكْرِ و بناؤُه عليها، فإِنّ عَدِمَ منها واحدَةٌ اختَلّت قاعدةٌ من قواعَد الشُّكْرِ».**

این یک نوع تحلیلی است که از سوی لغت‌شناس انجام می­گیرد.

#### تحلیل دوم

«**هو عُكُوفُ القَلْبِ على مَحَبَّةِ المُنْعِمِ و الجَوَارِحِ على طاعَتهِ و جَرَيَان اللّسَانِ بذِكْرِه و الثَّنَاء عليه»**.

#### تحلیل سوم

**«الشُّكْرُ قَيْدُ النِّعَمِ المَوْجودةِ و صَيْدُ النِّعمِ المَفْقُودةِ**».

# نکاتی در شکر

در شکر نکاتی منظور است که به آن­ها می­پردازیم:

## نکته اول

نکته اول این است که در درون یک نوع پذیرش و شناخت و حالت تمکین نسبت به آن طرف وجود دارد که صرف شناخت هم نیست. در بعضی موارد «**عرفانُ الإحسان»** دارد. بعضی جاها «**تصوُّر النِعمة**» و در بعضی موارد هم «**الخضوع»** دارد، بنابراین یک رکن درونی دارد که به تعابیر مختلف در لغت آمده است و هرکدام یک گوشه­ای از آن را گفتند، همه این تعاریف یک رکن را خضوع درونی می‌دانند، منتها بعضی گفتند عرفان، بعضی هم گفتند خضوع، بعضی هم تکیه روی آن جنبه ظاهری و تصور نعمت کرده­اند که این‌ها درونی است. این سه عنوان درونی است و آن‌ها که در تعریف شکر گفته­اند که «**ثناءُ علی المُنعِم**»، این‌ها درواقع مستلزم آن رکن درونی است.

### تقسیمات تعاریف شکر

از مطالبی که بیان شد، می­توان گفت که تعاریف واژه شکر، مجموعاً به چند دسته تقسیم می‌شود:

 1 ـ بعضی تکیه‌شان بر همان اصول درونی است.

2 ـ بعضی تکیه‌شان در تعریف مثل عرفان و احسان و خضوع این‌هاست.

3 ـ بعضی تکیه‌شان در عنصر برونی است که اعتراف یا ثناء است.

4 ـ بعضی هم هر دو را آوردند.

به نظر می‌آید که این‌ تعاریف، لازم و ملزوم هم دانسته شده­اند.

### جمع‌بندی

جمع‌بندی این تعاریف این است که شکر، دارای دو عنصر است: درونی و بیرونی. عنصر درونی عرفان و خضوع است که می‌شود گفت خضوع مستلزم عرفان هم هست. عنصر برونی آن هم نوعی ابراز و اظهار است که گاهی به آن اعتراف و یا ثناء و یا نشر گفتند. این‌ها عناوین مختلفی است که اینجا آمده است و گاهی هم مصداقی که ذکر می‌کنند می­گویند همان اطاعت است. این‌ها همه نوعی مبرزات است. مبرز خاصی در آن ملحوظ نیست. همه این‌ها را می‌تواند بگیرد. این دو عنصری که وجود دارد.

## نکته دوم

نکته دیگر که در همه این‌ها واقعاً ملحوظ است و خیلی هم واضح و روشن است، این است که شکر برخلاف حمد و مدح در برابر نعمت است و این را هم در همه تعاریف می‌شود به دست آورد، منتها بعضی‌ گفته­اند: «**عرفانُ الاحسان**»، بعضی گفته­اند: «**معرفتُ النعمَة»** و یا **«تصوُّرُ النِعمة»** که همگی تعابیر مختلفی، در برابر احسان و نعمت هستند.

## نکته سوم

شکر یک عنوان قصدی است. بدون قصد، شکر صدق نمی‌کند و یک نوع خضوع قلبی و تصور در درون مفهوم آن اخذ شده است.

## نکته چهارم

در مفهوم اولیه­ای که از رکن به دست می‌آید، به صرف تصور نعمت، قاعدتاً ما نباید شکر بگوییم، ولی این مفهوم تعمیم داده شده است، هم در خود لغت اشاره به آن دارند و ظاهراً این هم متأخذ از روایات است که در روایات گفته شده که پذیرش هم نوعی شکر است و می­گویند شکر، حالت پذیرش قلبی و نگرش اینکه این نعمت از خداست، می­باشد و ما این را هم شکر می­دانیم.

### تعمیم شکر در روایات

#### روایت اول

امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: «**مَن أَنعمَ اللَّهُ عَليهِ بنِعمةٍ فَعَرفَها بِقَلبِه فَقد أَدَّى شُكرَها‌».**

#### روایت دوم

امام صادق (علیه‌السلام) می­فرماید: «**شكرُ النِّعمةِ اجتنابُ المحارمِ و تمامُ الشُّكرِ قَولُ الرجلِ: الحمدُ لله ربِّ العالَمین».**

#### روایت سوم

امام صادق (علیه‌السلام) می­فرماید: **«شُكرُ كُلِّ نِعمةٍ»**

در غالب این روایات و روایات دیگر، شکر به همان معنای لغوی به کار رفته است.

در روایت «**مَن أَنعمَ اللَّهُ عَليهِ بنِعمةٍ فَعَرفَها بِقَلبِه فَقد أَدَّى شُكرَها‌»،** یک نوع تعمیمی است که در شکر، نسبت به لغت داده شده است. در لغاتی که بعدها پدید آمده است و متأثر از فضای روایات است، آمده است که شکر انواعی دارد که به آن­ها اشاره می­کنیم:

##### انواع شکر

###### 1 ـ شکر قلبی

شکر قلبی همان پذیرش نعمت است که متأثر از همین ادبیاتی است که پایه­اش در روایات ریخته شده است والا در کتب لغتی مثل مجمع البحرین ندیدم که بگوید شکر قلبی هم یک نوع شکر است، ولی در کتب لغت‌ بعدی به‌تدریج مثلاً در تاج العروس دارد که: «**شُکرُ عَلی ثَلاثةِ الرُکن؛ الشُکرُ بِالقلب** ...».

###### 2 ـ شکر لسانی

در تاج العروس آمده است: «**وَ شُکرُ بِاللسانِ وَ هُو ثَناءُ علی مُنعِم».**

###### 3 ـ شکر بالجوارح

 و شکر بالجوارح که «**و هُو مكافَأَةُ النِّعمة بقَدرِ إستحقاقِه**» است.

###### نتیجه

این تقسیمی که در باب شکر قلب وجود دارد، ولو اینکه جای ظهور هم نرسد. این که روایت واقعاً عنصر اظهاری و ابرازی را از آن جدا می‌کند و یا اینکه رکن درونی را نوعی اظهار گرفته است ـ با یک تسامحی مثلاً ـ این خیلی فرق نمی‌کند و یا اصلاً اظهار را کنار می‌گذارد و یا مثلاً می‌گوید خود آن گاهی اظهار نعمت است، بنابراین در روایات یک تعمیم این شکلی داده شده است، بنابراین هر جا شکر بیاید، می‌توانیم بگوییم این شکر هم یک نوع شکر قلبی است؛ چون در روایات این تعمیم شده است. درواقع گویا نوعی حکومت درست می‌شود. قبول نعمت در دین هم نوعی شکر است، پس همه اینکه گفتیم در باب شکر وارد شده این را می‌گیرد.

## نکته پنجم

این نکته مهم است که ما تعمیم که می‌دهیم، در مورد خدا اگر باشد، این تعمیم درست است، در غیر خدا این تعمیم دیگر وجود ندارد.

### تحلیل شکر در فلسفه و عرفان

تعاریف زیادی از شکر شده است که برخی در حقیقت تحلیل فلسفی و عرفانی از شکر است، مثل:

**1 ـ** «**شُكرُ النِّعمَة أَن تَرى نَفسَك فيها طُفَيلّیاً».**

**2 ـ «هو إِضافةُ النِّعَم إِلى مَولاها»**

 3 ـ «**الشُّكْرُ رُؤْيَةُ المُنْعِمِ لا رَؤْيَةُ النِّعْمَة**».

این‌ها تعابیری است که به نوعی در شکر تعمیم داده شده است.

## نکته ششم

نکته دیگر این است که آیا چیزی که ما به عنوان ثمن و یا به عنوان اجرت می‌دهیم، شکر به آن صدق می‌کند، یا نمی‌کند؟

جواب این است که صدق نمی‌کند. این نکته واضحی است و از خود تعریف هم می‌شود آن را درآورد که عرفان الاحسان است، یا نعمت است؛ یعنی همه جا در لغت می‌گوید شکر در برابر احسان و نعمت است، بنابراین آن چیزهایی که از کسی به انسان عائد می‌شود و از اول طی یک عقد و قرارداد بناست چیزی مقابل آن داده بشود، احسان بر آن امر مبذول صادق نیست و لذا ما باید توجه داشته باشیم که گفتیم شکر همیشه در برابر نعمت و یا احسان است. معنای آن این است که اگر جایی شکر احسان نعمت نکند، دیگر شکر نیست. یکی از مصادیقی که منتفی است این است که این احسان و نعمت، همان قراردادها و معاملات است. آن چیزی که من پول می‌دهم تو برو انجام بده. این شکر ظاهراً صادق نیست. از بازار کتاب می‌خرم، پول می‌دهم بر پول دادن من که شکر صادق نیست؛ چون نعمتی و احسانی به من نکرده است.

## نکته هفتم

نکته دیگر این است که اگر یک چیزی فراتر از قرارداد بدهد، آن احسان نعمت است که درواقع چیزی که به او می‌دهیم، شکر نیست. اگر می‌خواهد باید احساس درون را هم او هم اضافه بکند. حتی در هبه معوضه، اینکه کسی چیزی ببخشد، ولی خود هبه قید معوض باشد. این عوض شکر نیست، ولی اگر تبرعاً هبه کند، آن هم به عنوان احسانی که او کرده است، بدون این که انتظار و توقع عوض باشد، به‌هرحال آن چیزهایی که ما به عنوان قرارداد می‌پردازیم صدق شکر نمی‌کند و اگر جایی بخواهد صدق بکند، باید چیزی فراتر از این قرارداد باشد، یا اصلاً قراردادی وجود نداشته باشد. این قراردادی که خود را متعهد کرده است، آن هم از باب لطف، آن احسان علی الاحسان است.

## نکته هشتم

اگر به‌صورت رایگان درس بگوید، شاید نفعش بیشتر باشد. قوام شکر به این نیست. ممکن است نعمتی که می‌دهد خودش هم دارد از آن بهره‌مند می‌شود. آن نعمت خالصه خداست که بهره­ای نمی‌برد، ولی دیگران ممکن است از آن بهره هم ببرند. قوام آن به این است که اگر الزام قانونی و حقوقی دارد که کاری انجام می‌دهد، این شکر در مقابل آن نیست. الزام قانونی و قراردادی نیست. منتها مشکلی که ما یک مقدار داریم این است، اگر کسی بر اساس وظیفه شرعی یعنی موظف است از باب ارشاد جاهل که به شما چیزی یاد بدهد و یا نهی از منکر و امربه‌معروف بکند. امربه‌معروف و نهی از منکر ایجابی و الزامی، در آن درجات یا آنجا که ارشاد جاهل واجب باشد. از آن طرف چیزی یاد می‌گیرند، از این طرف هم چیزی نمی‌گیرند. مزدی نمی­گیرد، ولی الزام دارد. این برای من یک احسان است، یا احسان نیست؟

در اینجا انسان به تردید می­افتد. گاهی الزام حقوقی و قرارداد حقوقی وجود دارد که مقابلش ملزماتی می‌گیرد، در اینجا ظاهراً صدق نمی‌کند، اما در جایی که الزام شرعی دارد که مقابلش اجر اخروی می‌گیرد. اگر استحبابی باشد هم می‌گیرد، اما واجب باشد، آنجا یک مقدار منع و تردید وجود دارد. اگرچه بعید نیست آنجا بگوییم شکر صدق نمی­کند؛ یعنی نعمت و احسانی به شما نکرده است، بلکه وظیفه‌اش بوده که انجام بدهد.